

Aug. 24, 93

بالا نهنه من، دوستی که در تمام دو روز زنده گیم
روحا و ندرت با من بوله ای، اگر چه سالیان
در از همه ز سنگ از تو دور بوله ام.
من نقاشی فرستم و این تا بلوئی که مخصوص
بار تو هست که لاهام تا به خودی خود از زنی
نه از سینه، سر و لبی است دارم خاطرات
گفته است که، بهم بودیم بیادت میا درد،
خاطراتی که در عنفوان جوانی، بهم در تیرام،
خاطراتی که بل اولین بار با همید در بار را
دیدم، خاطراتی که خصوصی بر ایبا دمیانه
سخت جوانی میانه از دکه، من در کتابی
کوچکی در از سال اول چنان مست ز تکیانی

(۲۴)

و البته دریا بود که هر چه منوجه
است رات کاین را نمی خنالی که زیندی
بر بار دد عهد جوان بی کج به ای که با او در
بیک کاین کوچکی بودند در دست بود
یادت هست هر چه سعی کردم ز طوت را
منوجه این موضوع کم بوقی قدم هوش
محضت دریا روح شایسته را استخوان بود
ناچاراً خود را بر نفس زدیم و نه کاین
ران کتم بر ابر ساحل و بعد با این خام
نور برگرد و نشا او ما را ساحل برد
دلت را اگر قسم داری کاین کسیدنت
بیدن !! هزاران هزار خاطرات
و آن که میم

